خلاصه مباحث گذشته؛

در جلسه گذشته بیان شد؛ مفاد حدیث حجب، عدم الزام عباد به ما لا یطاق می باشد و بیان شد هر چند ما این حدیث را با بحث برائت مرتبط نمی دانیم، اما برخی از مباحثی را که علما در کتب اصولی خود در رابطه با حدیث حجب بیان کرده اند، به صورت مبنایی مطرح می کنیم. در این جلسه در رابطه با معنای وضع سخن می گوییم.

# مراد از موضوع عنهم

دو احتمال در معنای موضوع عنهم محتمل است؛ می تواند مراد از وضع عدم کتابت عمل در نامه اعمال بوده و می تواند وضع به معنای عدم الزام به عمل مجهول باشد. این دو احتمال از این باب است که وضع در مقابل کتب بوده و کتب دو معنا دارد. کتب قبل از عمل به معنای الزام و کتب بعد از عمل به معنای نوشتن در نامه حسنات یا سیئات می باشد. در معنای وضع احتمال عدم کتابت در نامه حسنات مراد نبوده و بالطبع دو احتمال دیگر امکان اراده دارد.

## احتمال اراده هر دو معنا از وضع

در نگاه بدوی ممکن است گفته شود؛ وضع ناظر به هر دو معنای عدم کتابت قبل از عمل به معنای عدم الزام و عدم کتابت بعد از عمل به معنای عدم کتابت در نامه سیئات می باشد.

پاسخ مطلب در کلام حاج آقا در بحث حدیث رفع قلم وجود دارد که با کمی تغییر آن پاسخ را در مورد حدیث حجب، بیان می کنیم.

تذکر؛ در بحث اراده معنای جامع دو مبحث وجود جامع و ظهور دلیل در اراده جامع مطرح می باشد. پاسخی که در ذیل بیان می شود ناظر به بحث ثبوتی و امکان تصویر جامع و وجود جامع نیست، سخن در این است که اراده جامع بر خلاف ظاهر دلیل است نه این که اراده جامع بین عدم الزام و عدم کتب در نامه سیئات، امکان ندارد.

## ظهور موضوع عنهم در عدم اراده جامع

با توجه به وجود تفاوت های متعدد بین کتابت قبل از عمل و کتابت بعد از عمل، عرف با تعبیر جامع از این دو معنا یاد نمی کند. برخی از تفاوت های این دو کتب این است؛

1. تفاوت کاتب؛ کاتب قبل از عمل خداوند سبحان و کاتب بعد از عمل فرشتگان کاتب سیئات می باشند.
2. تفاوت مکتوب؛ بین کتب قبل از عمل و بعد از عمل از نظر مکتوب نیز تفاوت هایی وجود دارد.

* مکتوب قبل از عمل خود عمل می باشد و مکتوب بعد از عمل، تبعات و آثار عمل اعم از حسنات یا سیئات می باشد. مثلا در رابطه با صلاه قبل از عمل وجوب صلاه نوشته شده و بعد از عمل، سیئه ترک نماز نوشته می شود نه خود صلاه.
* مکتوب قبل از عمل ماهیت شیء لا بشرط از وجود و عدم می باشد و مکتوب بعد از عمل بشرط شیء (در فرض انجام فعل حرام) یا بشرط لا (در صورت ترک صلاه واجب) می باشد.

وجود این تفاوت ها سبب می شود عرف، از وضع و کتب استظهار اراده جامع نداشته باشد و ظهور وضع و کتب را در اراده یکی از این دو معنا بداند.

### تفاوت حدیث حجب با حدیث رفع قلم

حدیث رفع قلم به علت وجود قلم، ظهور در رفع کتابت بعد از عمل دارد. زیرا همانگونه که بیان شد؛ کاتب قبل از عمل خداوند متعال بوده و کاتب بعد از عمل فرشتگان کاتب سیئات می باشند و در هیچ یک از روایات شاهدی بر این وجود ندارد که قلم تشریع برای خداوند تصویر شده باشد.

توضیح بیشتر؛ اتصاف تشریع و ثبت سیئات به کتب و قلم هر دو استعاره می باشد اما این استعاره در رابطه با کتب هم در رابطه با خداوند متعال و هم در رابطه با ملائک استعمال شده اما استعاره قلم تنها در رابطه با فرشتگان استعمال داشته و در استعمالات روایی تشریع حکم، به نوشتن با قلم تشبیه نشده است. هر چند در کلام مرحوم نائینی قلم مؤاخذه و قلم تشریع بیان شده است اما این نوع تعابیر تنها اصطلاحی اصولی بوده و در روایات شاهدی بر آن وجود ندارد. در نتیجه ظهور رفع القلم در رفع بعد از عمل می باشد اما در حدیث حجب چون قلم استعمال نشده است اراده هر یک از دو معنا ممکن بوده و نیازمند تعیین معنای مراد می باشیم.

## تفاوت رفع قبل از عمل و رفع بعد از عمل

در حدیث حجب اگر رفع بعد از عمل و عدم کتابت در نامه سیئات اراده شده باشد، تنها مختص به احکام تکلیفیه می باشد زیرا؛ احکام وضیعه به خودی خود عقاب نداشته تا در نامه سیئات نوشته شود و تنها احکام تکلیفیه در فرض مخالفت عقاب و گناه در پی دارد. اما اگر مراد رفع قبل از عمل باشد، علاوه بر احکام تکلیفیه برخی از احکام وضعیه را که اشتغال ذمه ای را در پی داشته باشد، رفع می کند. از همین رو حدیث رفع القلم چون اراده بعد از عمل از آن استظهار شد، رافع احکام وضعیه نیست. اما در حدیث حجب، به علت نبود قلم در آن بحث از شمول حدیث نسبت به احکام وضعیه علاوه بر احکام تکلیفیه، وجود دارد.

## مفاد حدیث حجب

بیان شد؛ اگر عدم کتب به معنای عدم کتابت قبل از عمل باشد به واجبات تعلق گرفته و اگر به معنای عدم کتب بعد از عمل باشد، متعلق آن محرمات اعم از ترک واجب یا فعل حرام می باشد. از سویی دیگر، متعلق کتب و وضع افعال هستند نه احکام و تعلق کتب و وضع به احکام در تعابیر متاخر از زمان صدور روایات می باشد و از طرفی دیگر، استعمال وضع در نفی فعل قبل از عمل بوده و در بعد از عمل و نفی اثم و عقاب، استعمال نشده است. استعمال وضع به معنای وضع الاثم که در تفسیر حدیث حجب، در شروح وارد شده اگر به معنای مطاوعی مراد باشد، صحیح نمی باشد. بله، وضع التکلیف بالملازمه وضع اثم و گناه را به دنبال دارد ولی معنای اصلی وضع برداشته شدن تکلیف از گردن مکلفین است. برای اثبات این مطلب برخی از استعمالات روایی و کلام کتب لغت را در این زمینه بیان می کنیم. موارد استعمال کتب، وضع و موضوع به خصوص وضع بسیار زیاد است که در ذیل بیشتر استعمالات کتب و موضوع اشارت می شود.

### احتمال استعمال موضوع در رفع اثم

در استعمالاتی که بنده از موضوع مشاهده کردم تنها یک مورد توهم می شود که مربوط به بعد از عمل باشد. عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي مَخْلَدٍ السَّرَّاجِ عَنْ عِيسَى بْنِ حَسَّانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ‏ كُلُّ كَذِبٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ يَوْماً[[1]](#footnote-1) إِلَّا كَذِباً فِي ثَلَاثَةٍ رَجُلٌ‏ كَائِدٌ فِي حَرْبِهِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُ أَوْ رَجُلٌ أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ يَلْقَى هَذَا بِغَيْرِ مَا يَلْقَى بِهِ هَذَا يُرِيدُ بِذَلِكَ الْإِصْلَاحَ مَا بَيْنَهُمَا أَوْ رَجُلٌ وَعَدَ أَهْلَهُ شَيْئاً وَ هُوَ لَا يُرِيدُ أَنْ يُتِمَّ لَهُمْ.[[2]](#footnote-2)

در این روایت موضوع عنه در مقابل مسؤول عنه صاحبه به کار رفته و ظاهر موضوع عنه، لا یسئل عن کذبه می باشد. ظاهر این تعبیر نفی عقاب و اثم می باشد زیرا ظاهر مقابله وحدت زمان سؤال و وضع می باشد. اما این تعبیر قابل تاویل بوده و می توان آن را به نفی تکلیف معنا کرد تا با سایر استعمالات ظاهر در نفی تکلیف، تنافی نداشته باشد. در این تأویل زمان وضع، زمان حرب می باشد و لازمه وضع کذب در زمان حرب عدم تکلیف به دروغ نگفتن و در نتیجه عدم لزوم اثم بر فرض کذب می باشد. پس می توان وضع کذب را به لا تکلیف علیه بالنسبه الی الکذب معنا کرد.

توجه به این نکته ضروری است که سخن در استظهار استعمال وضع در این روایت در نفی تکلیف نیست بلکه سخن در این است که با توجه به سایر استعمالاتی که ظهور آنها در وضع تکلیف ثابت می باشد این استعمال واحد که توجیه در آن راه دارد، صلاحیت اثبات ظهور وضع و حتی استعمال وضع در نفی عقاب را ندارد.

### موارد استعمال موضوع در نفی تکلیف

#### روایت زراره

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع رَجُلٌ خَرَجَ مِنْ سَفِينَةٍ عُرْيَاناً أَوْ سُلِبَ ثِيَابُهُ وَ لَمْ يَجِدْ شَيْئاً يُصَلِّي فِيهِ فَقَالَ يُصَلِّي إِيمَاءً فَإِنْ كَانَتِ امْرَأَةً جَعَلَتْ يَدَهَا عَلَى فَرْجِهَا وَ إِنْ كَانَ رَجُلًا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى سَوْأَتِهِ ثُمَّ يَجْلِسَانِ فَيُومِئَانِ إِيمَاءً وَ لَا يَسْجُدَانِ وَ لَا يَرْكَعَانِ فَيَبْدُو مَا خَلْفَهُمَا تَكُونُ‏ صَلَاتُهُمَا إِيمَاءً بِرُءُوسِهِمَا قَالَ وَ إِنْ كَانَا فِي مَاءٍ أَوْ بَحْرٍ لُجِّيٍّ لَمْ يَسْجُدَا عَلَيْهِ وَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمَا التَّوَجُّهُ فِيهِ يُومِئَانِ فِي ذَلِكَ إِيمَاءً رَفْعُهُمَا تَوَجُّهٌ وَ وَضْعُهُمَا.[[3]](#footnote-3)

در این روایات بحث از صلوه عاری است و مراد از وضع توجه، عدم استحباب رفع ید برای تکبیره الاحرام می باشد و برای سجده با بستن و باز کردن چشم، اشاره می کند. در این روایت متعلق وضع خود تکلیف واقع شده است نه اثم بر فعل حرام یا ترک واجب.

#### روایت حمران بن اعین

امام صادق در ضمن روایت مفصلی که در مورد علائم آخر الزمان است، می فرماید:

وَ رَأَيْتَ الرَّجُلَ يَتَكَلَّمُ بِشَيْ‌ءٍ مِنَ الْحَقِّ وَ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَقُومُ إِلَيْهِ مَنْ يَنْصَحُهُ فِي نَفْسِهِ فَيَقُولُ هَذَا عَنْكَ مَوْضُوعٌ[[4]](#footnote-4)

در این روایت، عدم وجوب تکلم به حق و امر به معروف و نهی از منکر مراد است و به رفع اثم نظارت ندارد.

#### نهج البلاغه

حَتَّى كَأَنَّ الَّذِي ضُمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ وَ كَأَنَّ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْكُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْكُمْ فَبَادِرُوا الْعَمَلَ[[5]](#footnote-5)

در این سخن امیر المومنین وضع در مقابل فرض قرار گرفته است به این معنا که برخی تصور می کنند تکلیفی که بر عهده آنهاست، از آنها وضع شده است. این کلام در این باب است که برخی دنبال روزی مضمون رفته و تکالیف واجب خود را رها می کنند در حالی که روزی مضمون بوده و تکلیف از او برداشته نشده است. در این روایت نیز به قرینه تقابل با وضع، مراد از وضع قبل از عمل و عدم الزام می باشد.

### معنای کتابت در لغت

در لغت نسبت به ماده وضع مطلب خاصی که بتوان از آن استعمال قبل از عمل یا بعد از عمل را استظهار کرد، وجود نداشت اما در ماده کتب، معانی خاصی بیان شده که از آن استعمال کتب در قبل از عمل استظهار می شود.

کَتَبَ معانی مختلف دارد. گاه به معنای فَرَضَ، الزَمَ، اوجبَ و امثال اینهاست. الصحاح می نویسد: «الفرض و الحکم و القدر»[[6]](#footnote-6) در معجم مقاییس اللغه می نویسد: «جَمَعَ شیء الی شیء»[[7]](#footnote-7) و در ادامه می نویسد: « و من الباب الکتاب و هو الفرض قال الله تعالی کتب علیکم الصیام»[[8]](#footnote-8) این عبارت به این معناست که اصل کتاب به معنای جمع است و به کتاب هم چون مجموع است، کتاب گفته می شود و به فرض و وجوب هم به این اعتبار که گویا تثبیت شده و اثبات می شود، کتب گفته می شود.

در مفردات الفاظ القرآن می نویسد: «الْكِتَابُ في الأصل اسم للصّحيفة مع المكتوب فيه ...... و يعبّر عن الإثبات و التّقدير و الإيجاب و الفرض و العزم بِالْكِتَابَةِ»[[9]](#footnote-9) و در ادامه می نویسد: «و وجه ذلك أن الشي‌ء يراد، ثم يقال، ثم يُكْتَبُ، فالإرادة مبدأ، و الكِتَابَةُ منتهى. ثم يعبّر عن المراد الذي هو المبدأ إذا أريد توكيده بالكتابة التي هي المنتهى»

ظاهرا این توضیح در ارتباط با کلمه عزم و اراده می باشد که این سه عزم را کتابت می گویند زیرا گویا کسی که عزم کرده است کار را تمام کرده و با پایان رسانده است. ایشان در ادامه استعمالات قرآنی کتب را بیان می کند و می نویسد: «و كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فِيها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ أي: أوجبنا و فرضنا، لَوْ لا أَنْ كَتَبَ اللّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ أي: لو لا أن أوجب اللّه عليهم الإخلاء لديارهم» البته این یک نوع کتابت تکوینی است در مقابل کتابت تشریعی که از آن سخن می گفتیم.

در لسان العرب می نویسد: «و الكِتابُيُوضَع موضع الفَرْض. قال اللّه تعالى: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْقَتْلى. و قال عز و جل: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ؛ معناه: فُرِضَ و قال: وَ كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فِيها أَي فَرَضْنا.»[[10]](#footnote-10)

در شمس العلوم وارد شده است: «الکتاب الفرض و الحکم.»[[11]](#footnote-11)

در کتب لغت دیگر مانند نهایه ابن اثیر کتابت به معنای فرض اطلاق شده است.

با رجوع به کتب لغت اثبات شد، کتب در معنای فرض استعمال شده و در این مطلب مجاز بودن معنای فرض یا حقیقت اولیه بودن یا حقیقت ثانویه بودن به وضع تعینی، تفاوت ندارد.

در نتیجه کتب به معنای فرض استعمال شده و به معنای بعد از عمل در کتب لغت شاهدی بر آن وجود ندارد. وضع نیز که در مقابل کتب می باشد، به معنای رفع الفرض و الایجاب خواهد بود و کتب و رفع الفرض هم شامل احکام تکلیفیه بوده و هم احکام وضعیه را در بر می گیرد. به عنوان نمونه آیه شریفه «کتب علیکم القصاص فی القتلی»[[12]](#footnote-12) تنها تکلیف صرف نبوده و نوعی وضع و شغل ذمه را بیان می کند.

ملا شریف شیرازی در ترجمه این حدیث می نویسد: «قوله: (فهو موضوع عنهم) أي‏ لا إثم‏ لهم‏ في عدم العمل به إذا حجبه اللَّه تعالى، ولم يبيّن مطلقاً»[[13]](#footnote-13) ایشان معنای مطابقی وضع را رفع الاثم می داند ملا خلیل قزوینی نیز مانند ایشان تفسیر کرده و می نویسد: «(فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ) أي‏ لا إثم‏ لهم‏ في عدم العمل به.»[[14]](#footnote-14)اما باید برای این مطلب استعمالاتی ثابت شود. به نظر ما – که ملا صالح مازندرانی هم مطابق این معنا تفسیر می کند[[15]](#footnote-15)- معنای مطابقی وضع، رفع التکلیف است و به دلالت التزامی رفع المواخذه را می رساند نه این که معنای مطابقی آن، رفع الاثم باشد. برای اثبات صحت یا بطلان کلام ایشان باید به سایر موارد استعمال وضع نیز رجوع کرد که در جلسه آینده انشاء الله بیان خواهد شد.

## خلاصه مباحث

در جلسه گذشته از حدیث حجب استظهار نفی تکلیف به ما لایطاق شد و علت آن این گونه بیان شد؛ فهو موضوع عنهم که در ذیل آمده است، به معنای وضع فعل می باشد و در وضع حکم استعمال ندارد. در نتیجه حجب در صدر نیز به معنای منع فعل می باشد نه منع حکم و منع فعل عبارت از عدم اقدار الهی نسبت به فعل است و اگر بخواهد دال بر نفی علم به حکم باشد باید منع العلم بحکم الفعل تفسیر شده و علم و حکم در تقدیر گرفته شود. تقدیر علم چون تقدیری شایع است، خلاف ظاهر نمی باشد اما تقدیر حکم تقدیری خلاف ظاهر است که اصل عدم تقدیر نافی این تقدیر می باشد.

در این جلسه سخن در شمول حدیث حجب نسبت به احکام وضعیه مبتنی بر پذیرش دلالت حدیث حجب بر نفی تکلیف به غیر معلوم بود و گفته شد؛ به نظر ما چون کتب در مقام الزام و فرض استعمال داشته و وضع در مقام نفی فرض و الزام استعمال می شود، این حدیث ناظر به قبل از عمل بوده و نافی حکم می باشد و نفی حکم اعم از حکم وضعی و تکلیفی است. بله اگر اثبات می شد، وضع ناظر به بعد از عمل و رفع المؤاخذه می باشد، این حدیث شریف به احکام تکلیفیه اختصاص پیدا می کرد.

به علت استدلال به حدیث حجب در کتب اصولی برای برائت و انس با کتب اصولی، دلالت حدیث حجب بر نفی تکلیف به ما لایطاق استغراب می شود در حالی که اگر جدا از مباحث موجود در کتب اصولی، در معنای واژه های موجود در حدیث دقت شده و به مشابهات این تعبیر در روایات نگاه شود، دلالت حدیث بر نفی تکلیف بما لایطاق ظاهر به نظر می رسد از همین رو شیخ کلینی و برقی در محاسن، همین گونه استظهار کرده اند زیرا این حدیث را در عداد احادیثی که دال بر نفی تکلیف بما لایطاق است وارد کرده اند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. شاید مراد روز قیامت باشد. [↑](#footnote-ref-1)
2. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏2 ؛ ص342 رقم 18 [↑](#footnote-ref-2)
3. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏3 ؛ ص396 [↑](#footnote-ref-3)
4. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏8، ص: 40 [↑](#footnote-ref-4)
5. نهج البلاغه خطبه 113 [↑](#footnote-ref-5)
6. الصحاح، ج‏1، ص: 208 [↑](#footnote-ref-6)
7. معجم مقاييس اللغه، ج‏5، ص: 158 [↑](#footnote-ref-7)
8. معجم مقاييس اللغه، ج‏5، ص: 159 [↑](#footnote-ref-8)
9. مفردات ألفاظ القرآن، ص: 699 [↑](#footnote-ref-9)
10. لسان العرب، ج‏1، ص: 699 [↑](#footnote-ref-10)
11. شمس العلوم، ج-9، ص: 5759 [↑](#footnote-ref-11)
12. البقره : 178 [↑](#footnote-ref-12)
13. **الكشف الوافي في شرح أصول الكافي (للشريف الشيرازي) ؛ ص678** [↑](#footnote-ref-13)
14. **الشافي في شرح الكافي (للملا خليل القزويني) ؛ ج‏2 ؛ ص569** [↑](#footnote-ref-14)
15. **شرح الكافي-الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندراني) ؛ ج‏5 ؛ ص77**«(فهو موضوع‏ عنهم‏) غير مطلوب منهم قبوله و فعله و تركه»‏ [↑](#footnote-ref-15)